

بسمه تعالی

تاریخ تجدد ما، ذیل تاریخ غرب است (سخنرانی به مناسبت سالگرد در گذشت مرحوم استاد فردید)

دکتر رضا داوری اردکانی

در این سخنرانی، دکتر داوری به عنوان مسن‌ترین شاگرد مرحوم سید احمد فردید، از خاطرات خود با استاد یاد می‌کند. به نظر سخنران، در فلسفه و حکمت، حزبی وجود ندارد و قضیهٔ مریدی و مرادی در میان نیست. لذا هیچ گروه هیدگری یا فردیدی وجود ندارد. دهها سال پیش، استاد فردید این مطالب را مطرح کرد که (تاریخ تجدد ما، ذیل تاریخ غرب است). این جمله نوعی اشارهٔ خاص به پست مدرن دارد. استاد اهل معامله نبود و علم را مصرف نمی‌کرد. همهٔ زندگی ایشان علم و کتاب و مطالعه و بحث بود. اهل طلب بود و طلب جد می‌کرد. خودش را واصل نمی‌دانست، اما راه را یافته بود. اینکه استاد به هیدگر احترام می‌کرد از آن جهت بود که هیدگر در انتظار گشایش ساحت قدس بود و در تمام تاریخ فلسفه و فلسفهٔ جدید، پیش از هیدگر کسی چنین چیزی نگفته بود.

تاریخ تجدد ما

ذیل تاریخ غرب است

سخنرانی به مناسبت سالگرد در گذشت مرحوم استاد فردید

دکتر رضا داوری اردکانی

بسم الله الرحمن الرحيم. باید از مرکز توسعه مراکز فرهنگی شهرداری تهران که چنین بنیادی را بنا نهاده است و نیز از کسانی که این مجلس را تدارک دیدند تا یاد استاد گرامی ما عزیز و بزرگ نگاه داشته شود تشکر کرد. در مجلسی که در دانشگاه تهران تشکیل شد، افراد چندانی شرکت نکردند. شاید اطلاع نداشتند، ولی به هر حال من آن روز فکر می‌کردم مجلس یک فیلسوف غریب همین طور هم باید باشد.

برگزاری این مجلس و مجالسی که بعد از این هم برپا خواهد شد حاکی از این است که مرحوم دکتر فردید زنده است و زنده خواهد بود. آنچه به من مربوط می‌شود که شاید در زمره مسن ترین شاگردان معظم له باشم این است که هر کس هر چه در مورد دکتر فردید می‌خواهد بگوید، شنیده‌ام که اخیراً نسبت نیهیلیست هم به‌ایشان دادند. من اولین بار حدود چهل سال پیش، لفظ نیهیلیست و نهیلیسم را ازایشان شنیدم و توضیح آن را هم ازایشان شنیدم. با مرحوم دکتر فردید مبارزه و مجادلهٔ صنفی و سیاسی کردن، نمی‌دانم تا چه اندازه عمل اخلاقی است؛ نسبت نیهیلیست دادن به کسی که اولین بار در ایران این مساله را مطرح کرده است و به هر حال از گذشتن از آن سخن گفته است آنهم پس از مرگ او، چه اندازه سزاوار است!؟

من خیلی خوشحالم و یکی از شانس‌های زندگی من این بوده که به مرحوم دکتر فردید برخورد کردم. مقصودم این نیست که هر چه‌ایشان گفت من یاد گرفتم، هر چه‌ایشان گفتند دریافتم یا هر چه من گفتم و نوشتم مورد تاییدایشان بود. این خانه برای من خاطرات عجیبی دارد. ایشان با من دعوا می‌کرد و بنده را ملامت و تصدیق و

تایید می‌کردند این جووری نیست که من بگویم هر چه من گفتم و هر چه من نوشتم ایشان تصدیق کردند و تصویب. هیچ کس نمی‌تواند مثل استادش بشود. شاید هم درست تر این باشد که هیچ کس نباید مثل استادش بشود. اصلاً رابطه شاگردی و استادی این نیست که شاگرد مانند استاد بشود و درست مثل او فکر کند. عمده مطلب این است که اشخاص، سوالات و پرسش‌هایی دارند که هر کس نمی‌تواند جواب بدهد.

در اولین برخوردی که در دانشکده ادبیات دانشگاه تهران با استاد داشتم، حس کردم که مسایل و دردهایی دارم که می‌توانم بایشان در میان بگذارم. احساس کردم ایشان می‌توانند به خیلی از مسایل و دردها پاسخ بدهند و یا آنها را بشکافند، چون ما نباید توقع داشته باشیم که به مسایل فلسفی و حکمی پاسخی داده بشود که همه بپذیرند و قضیه تمام بشود.

جناب دکتر رجبی اشاره کردند به رابطه مرحوم دکتر فردید و هیدگر. مرحوم دکتر به هیدگر احترام می‌کردند و به تعبیر خودشان می‌گفتند که من همسخن هیدگر هستم. همسخنی به معنی تبعیت نیست، ملاحظه کنید دو فیلسوف، هیچ کدام نمی‌توانند مقلد هم باشند. اگر یکی مقلد بود، دیگر فیلسوف نیست. ممکن است دو نفر سوالات مشترک داشته باشند و سخن هم را درک کنند؛ مثلاً کسی طلبی دارد، طلبش را در تفکر فیلسوفی پیدا می‌کند یا سخن خودش را به سخن آن فیلسوف نزدیک می‌کند. هر کس اهل فلسفه است خودش را به حکیم و فیلسوف و عارفی نزدیک می‌داند.

این یک امر طبیعی است. اختلاف هم بین همه آنهاست. در نظر مرحوم دکتر فردید، هیدگر، فیلسوف بزرگی بود اما دکتر هیدگری نبود. اینکه امروز سخن از هیدگری گفته می‌شود، من گروهی به اسم هیدگری نمی‌شناسم. من گروهی به اسم فردیدی نمی‌شناسم. من و جمعی از دوستان که اینجا هستند، شاگرد مرحوم دکتر فردید بودیم اما صحبت از هیدگری و فردیدی نیست، در فلسفه و حکمت حزب نیست؛ هیچ حزبی وجود ندارد و این به هیچ

وجه حرف درستی نیست، حرف خوبی نیست؛ بخصوص در مورد هیدگر و مرحوم دکتر فردید. این عرض را بکنم که حزب وقتی تشکیل می‌شود، ایدئولوژی و مطالبی دارد که اشخاص آن را یکسان می‌فهمند، دستورالعمل است؛ از آن تبعیت می‌کنند. با هیدگر چنین معامله‌ای نمی‌توان کرد. او به کسی راه نمی‌دهد که از او دستورالعمل بخواهیم. من خودم به دستورالعملی نرسیدم. از طرفی در جمهوری اسلامی، گروه هیدگری وجود ندارد. دکتر فردید هم هیدگری نبود. گفتم ایشان می‌گفتند که همسخن هیدگر است و این همسخنی، منحصر به همسخنی با هیدگر هم نبود، یک فیلسوف متفکر می‌تواند با فلاسفه دیگر هم همسخنی داشته باشد؛ البته مسائل عصر ما و عهد ما را هیچ کس بهتر از هیدگر مطرح نکرده است. همه چیزهایی که امروز در باب عصر گفته می‌شود به نحوی هیدگر متعرض آن شده و در این گونه مسائل گاهی توارد هم هست. دو فیلسوف همزبان و همزمان صد البته که ممکن است به مسائلی یکسان، برسند. هیدگر راه را برای پست مدرن باز کرده است که صورت‌های مختلف دارد. من نمی‌خواهم آن را تصدیق یا تکذیب کنم. فعلا مجال ورود به بحث پست مدرن نیست و اصلا با لحن تایید و تکذیب هم از آن حرف نمی‌زنم؛ ولی در این مناسبت، می‌خواهم یک جمله از مرحوم دکتر فردید عرض کنم که این جمله را من چهل سال پیش از ایشان شنیدم. این جمله نوعی اشاره خاص به پست مدرن دارد. این جمله‌ای است که دکتر رجبی هم آن را بیان کردند و گاهی مورد سوء تعبیر نیز قرار گرفته است. جمله بد نقل شده و چون بد نقل شده، مورد سوء تعبیر قرار گرفته است. دکتر فردید، اهل کلمات قصار بودند؛ جمله این است که:

«تاریخ تجدد ما، ذیل تاریخ غرب است»

بعضی از فضایی دارای فهم و دانش، چون جمله برایشان بد نقل شده، اینطور تصور کردند که نظر دکتر فردید این بوده است که تمام تاریخ ما من جمله بخش اسلامی آن، ذیل تاریخ غرب قرار دارد. کسی نمی‌تواند بگوید که تمام

تاریخ اسلامی ما ذیل تاریخ غرب بود. ممکن است کسی بگوید مقصود یونانیت است اما تاریخ اسلامی ما، ذیل یونانیت هم نبوده است. دکتر فردید نیز معتقد به این مساله نبودند. فلسفه یونانی آمده است مورد تحقیق قرار گرفته، فلاسفه ما مجتهد شدند؛ اما تاریخ اسلامی عین تاریخ فلسفه نیست. در حالی که تاریخ غرب، عین تاریخ فلسفه است، هم قرون وسطای مسیحی و هم دوره جدید غرب. تاریخ غرب تاریخ فلسفه است؛ اما تاریخ اسلامی تاریخ فلسفه نیست. در تاریخ اسلامی ما فلسفه مهم بوده، اما دکتر فردید فکر نمی کردند تاریخ اسلامی ما ذیل تاریخ غرب بود. اینکه تاریخ تجدد ما ذیل تاریخ غرب است نوعی معنی پست مدرنیستی دارد. یعنی تاریخ غرب، به مرحله تکرار رسیده، یعنی غرب از نشاط افتاده است. غرب آنچه داشته است متحقق شده و الان در حال بسط یافتن است. ما وقتی به غرب تشبه کردیم که غرب متوقف شده بود و در جای خودش در حال توسعه و تکرار بود. در حال افزایش کمی بود. من روی این قضیه که غرب به چه صورت تمام شده است بحث ندارم. من نمی خواهم بحث فلسفی بکنم. قصد من ذکر مرحوم دکتر فردید است و ادای احترام به روح بزرگان ایشان و خانواده و بازماندگان ایشان.

مرحوم دکتر فردید ماندگار هستند و می مانند و این مجلس سال های آینده باشکوه تر برگزار خواهد شد، زیرا که نور ظاهر است و صفت آن ظهور، پنهان نمی ماند. یک کلمه هم برای اینکه وقت شریف شما را نگیرم راجع به مقام فلسفی ایشان عرض می کنم و سخن را تمام می کنم. مرحوم دکتر اهل معامله نبود و علم را مصرف نمی کرد. این دو صفت، دو صفتی است که ما خیلی به آن احتیاج داریم. همیشه به آن احتیاج داشتیم و داریم و نیز به کسانی احتیاج داریم که علم را مصرف نکنند و اهل معامله نباشند. نمی خواهم مداحی کنم. روشن تر بگویم. هر کس ایشان را می شناخت در آن تردید نداشت که ایشان نمی توانستند معامله گر باشند. حتی اگر می خواستند مراعات مصالح فردی و شخصی را بکنند نمی توانستند. همه زندگی ایشان علم و کتاب و مطالعه و بحث بود. ما

هیچ مجلسی نداشتیم بایشان که بحث غیرفلسفه مانند سیاست و یا حرف‌های معمولی و ... باشد. هیچ وقت چنین چیزی اتفاق نیفتاد. ما حدود سی سال بایشان بودیم و هیچ وقت بحث غیر فلسفی حتی خوب مطرح نشد. این یک صفت بزرگی است که علم را خرج نمی‌کردند. هر دانشمند و حکیمی این طور است که وقتی چیزی را فرا می‌گیرد، فرا نمی‌گیرد که آن را خرج کند. ولی ایشان، یکی از نمونه‌های بارز این امر بود. البته هستند اشخاصی که اهل علم هستند و برای علم زندگی می‌کنند و با علم زندگی می‌کنند. اما می‌دانیم که این افراد خیلی زیاد نیستند. من که دانشگاهی هستم و سنم از شصت سال متجاوز، شاید ادعا هم داشته باشم. من علمم را خرج کردم و خرج می‌کنم علمم را و ایشان این کار را نکردند. شاید هم نمی‌توانستند خرج بکنند. یعنی گاهی یک احوالی هست که در آن احوال، آدم نمی‌تواند علمش را خرج بکند.

شاید در مورد مقام دکتر فردید، اتفاق نظر وجود نداشته باشد. البته این طبیعی است. همه شاگردان و همه دوستان با استاد و دوست خودشان هم فکر نیستند. همه دانشجویان که در کلاس فلسفه حاضر می‌شوند، یکسان مطلب را نمی‌گیرند. فلسفه بحث عقلی است. فلسفه میدان استدلال است، اما با مزاج افراد هم ارتباط دارد. هر کس هم مزاج خودش را در فکر پیدا می‌کند. این طور نیست که میان برتراند راسل و برگسون بحث می‌شد و یکی دیگری را قانع می‌کرد. این دو با هم حرفی ندارند که بزنند. این نیست که استدلال را نمی‌فهمند. اصلاً یکی حرف دیگری را نمی‌شنود و نمی‌فهمد. دو نفر باید هم‌زبان باشند، این هم‌زبانی مهم است. اگر هم‌زبان نباشند حرف همدیگر را نمی‌فهمند و این یک مشکلاتی را به وجود می‌آورد که دیوارها کشیده شده، قلعه‌ها بالا رفته است و مردم از پشت دیوار با هم حرف می‌زنند. همدیگر را نمی‌بینند و حتی شاید صدای همدیگر را هم نشوند. من البته به طور مطلق و به طور کلی این را عرض نمی‌کنم که درها و گوشها بسته است، راهها بسته است، بین دو مزاج مختلف هیچ

ارتباطی نیست. من این را نمی‌گویم، اما اجمالا و فی الجمله برای اینکه دو نفر با هم همزبان باشند، باید استعداد و همزبانی و مزاج مشترک وجود داشته باشد.

در کلاسی که من بودم، نه علم و نه سن و نه فهم من بیش از همراهان و همکلاسان من نبود. آنها باینکه همه به مرحوم دکتر احترام می‌کردند کمتر رغبت و علاقه به هم صحبتی و استفاده از ایشان داشتند. گرچه همه ما علاقه مند بودیم که از درس و افاضات برخوردار بشویم، من یک قدری بیشتر توجه داشتم. این توجه باعث شد رابطه‌ای خاص باشد. شما بهترین را می‌دانید که معمولا اصلا رابطه استاد و شاگردی در دانشگاه‌های ما نیست. وقتی درس رسمی است و من درس موظف خودم را می‌گویم و کار خودم را انجام می‌دهم و می‌روم و امتحان می‌گیرم و او هم نمره اش را می‌گیرد یا نمی‌گیرد و می‌رود پی کارش. این رابطه استاد و شاگردی نیست. در این فضا رابطه‌ها با آقای دکتر فردید، رابطه استاد و شاگردی بود و بیشتر اشخاصی که بایشان بودند، این طور بودند. جناب آقای دکتر لاریجانی که لطف کردند و تشریف آوردند، باید از ایشان تشکر کرد چون گرفتاری‌های ایشان و کارهایی که دارند، معلوم و مشخص است. ایشان می‌آمد اینجا مرحوم دکتر فردید را سوار می‌کرد و می‌برد و دوباره بر می‌گرداند همین جا. روابط از این نوع بود. نمی‌خواهم بگویم خیلی صمیمانه و خودمانی بودیم. اصلا این جور نبود. ما اصلا حرف خصوصی با هم نمی‌زدیم. بحث سیاسی نمی‌کردیم هر چه بود، بحث فلسفه بود. اما به هر حال در این حال رابطه هم نزدیک و صمیمی بود و هم خصوصی نبود. یک نوع رابطه دور و نزدیک. فاصله بود در عین بی‌فاصلگی.

من معتقدم که مرحوم دکتر فردید کسی بود که اهل طلب بود و طلب جد می‌کرد. همه اهل طلب اهل جد هستند و بالاخره می‌یابند. ایشان هیچ وقت خودشان را واصل نمی‌دانستند اما یافته بودند. طلب کرده بودند و یافته بودند و چون یافته بودند، بالاخره کسانی هم به دنبال ایشان می‌رفتند و از ایشان طلب می‌کردند که سهم بشوند. الان

که ایشان بین ما نیستند من حقیقتاً متأثر می‌شوم. وقتی که بحث از هیدگری‌ها و نفی آنها می‌شود؛ برای من عجیب به نظر می‌رسد. بخصوص اینکه افرادی فکر می‌کنند که بیایید یک مقاله بنویسیم و دخل این هیدگری‌ها را در بیاوریم و ریشه آنها را بسوزانیم و آنها را نابود کنیم. اگر در فلسفه حرف‌این بود که کسی یک مقاله بنویسد یا سخنرانی علیه دیگری بکند و کار تمام باشد که خوب خیلی از مسایل حل می‌شد. اگر این طور بود که یک کسی بیاید و افلاطون را رد بکند، دیگر اسمی از افلاطون نباشد که افلاطون 2500 سال نمی‌ماند. هزاران نفر آمدند و افلاطون را رد کردند ولی افلاطون، افلاطون است. از رنسانس تا قرن هجدهم که هر کس آمد کتاب نوشت در این باره که ارسطو، ارسطو است. اگر همه عالم ردش بکنند باز هم ارسطو است. حالا اگر من یک مقاله بنویسم و رد ارسطو بکنم، ارسطو نیست شد. ارسطو نابود شد. نه او می‌ماند. اصلاً اگر این تمدن هم تمام بشود و تاریخ دیگری بیاید و ان شاء الله تاریخ دینی بیاید، در آن تاریخ هم ارسطو به عنوان متفکر وجود دارد. تفکر ارسطو مطرح است. اینکه کسی بگوید بیایید تکلیف را روشن بکنید، نه نمی‌شود این کار را کرد. چون وقتی می‌خواهید تکلیف را روشن کنید، گویی از امکانات خود غافلید. یعنی در مورد خود توهم دارید، سعی بکنیم در مورد خودمان این توهمات را نداشته باشیم. آنکه اهل فکر است خواهد ماند و آنکه فکر ندارد نمی‌ماند. فکر ماندگار است. اصلاً تلاش بیهوده نکنیم. بیخود به این در و آن در نزنیم. ببخشید که من از بحث خارج شدم، اما باز در تایید آنچه دوست عزیز من گفتند، عرض می‌کنم که مساله هیدگر و مساله ارتباط دکتر فردید با او، مساله تبعیت نبود. هر کس که اهل نظر است از تبعیت گذشته. در فلسفه بحث تبعیت نیست. یک نزدیکی فکر بود. هیدگر از کسانی است که ماهیت غرب را درک کرده و تمام غرب، از هیدگر انتقام می‌گیرد. ما که آغازکننده عهد دیگر هستیم، ما دیگر از هیدگر انتقام نگیریم. در تمام تاریخ فلسفه در مورد هیچ فیلسوف قدیم و جدیدی به اندازه‌ای که در شرح حال هیدگر کتاب نوشتند، کتاب نوشته نشده. 200 سال در مورد افلاطون به اندازه هیدگر شرح حال نوشته نشده

است. می‌دانید چرا؟ فیلسوف شرح حال ندارد. آدمی که در خانه اش می‌نشیند و فقط کتاب می‌خواند شرح حال نمی‌خواهد. یک روز مرحوم دکتر فردید ساعت چهار بعدازظهر داشتم می‌رفتم درس، یک کتاب از من گرفتند. من کتاب را از دیگری گرفته بودم. دانشکده نرفتند، برگشتند به منزل کتاب را بخوانند و بیست و چهار ساعت نخوابیدند و آن کتاب را تقریباً به پایان رساندند. وقتی من آمدم کتاب را بگیرم، سی صفحه آن مانده بود که بخوانند. فیلسوف دیگر شرح حال ندارد. فیلسوفی که با علم زندگی می‌کند، شرح حالش همین علم و کتاب است. برای چه این همه شرح حال می‌نویسید. یعنی یک نفر که در تاریخ، نه ماه رئیس دانشگاه فرایبورگ بوده، این جرم اینقدر بزرگ است که هزار شرح حال نوشته شود. نه. شرح حال نمی‌خواهد.

نباید بگوییم غرب همه فساد است. غرب بهداشت و پزشکی و فیزیک و تکنیک و حقوق بشر است، این در جای خودش. هیدگر گفته باطن غرب، سوژکتیویته است. در برابرین حقیقت، غرب عکس العمل نشان می‌دهد. در غرب آزادی وجود دارد، اما آزادی تا کجا؟ تا وقتی که شما غرب را مورد بحث و سوال قرار ندهید. وقتی شک کردید در مورد غرب، آنجا دیگر آزادی نیست. افکار غرب نه، در حدود غرب همه چیز آزاد است. اینکه آن بزرگوار به هیدگر احترام می‌کرد از آن جهت بود که در انتظار گشایش ساحت قدس بود و در تمام فلسفه و تاریخ فلسفه جدید، حتی پاسکال هم که دینی ترین فیلسوف غرب است، چنین چیزی نگفته بود. دوست بزرگ او، فیلسوف بزرگ قرن بیستم آلمان و دوست مارتین هیدگر و شاگرد او، یعنی ماکس شلر هم که به تفکر دینی نزدیک بود، چنین چیزی نگفته بود.